

واکاوی ریشه‌های انسان‌شناسانه نقد بوم‌گرا

مهدی خسروی^۱

مریم محمودی^۲

پریسا داوری^۳

چکیده

در پی ظهور مدرنیسم و آسیب‌های جدی به طبیعت، پژوهش‌گران حوزه ادبیات، نقد بوم‌گرا را به‌عنوان دانشی نو معرفی کردند. در این پژوهش با استفاده از نظریه‌های انسان‌شناسانه به تبیین دو نیروی عظیم ترس و عشق در انسان اشاره شده که در ارتباط با مرگ و زندگی، به مواضع او در برابر پدیده‌های پیرامونی شکل می‌دهد و کنش‌های او را مشخص می‌کند. همچنین تفاوت رویکرد، نسبت به طبیعت در روزگار مادرتباری و پدرسالاری و عصر مدرن را بررسی شده است. در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، سعی بر آن بوده که ریشه آسیب به طبیعت که سبب شکل گرفتن نقد بوم‌گرا شده مورد بررسی قرار گیرد. مولفه‌هایی چون ترس از طبیعت، جاندارپنداری طبیعت، وجود و حضور نظام مادرتبار و بالاخره مدرنیته که هر کدام در برهه خاصی از زمان محدود و چرایی و چگونگی رابطه و رفتار را تعیین کرده‌اند و البته نقش و مناسبات قدرت در این تاثیر و تاثیر نیز قابل توجه است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد تفکر جاندارپندار و شیوه زیست مادرتبار، به تلاش‌های انسان برای منقاد کردن طبیعت می‌انجامد. با افول مادرتباری، طبیعت و زن به یک اندازه تنزل مقام می‌یابند. سیر بی‌ارزش شمردن طبیعت، با ظهور مدرنیسم به سوء استفاده و تخریب زمین منجر می‌شود. انسان خود را میزان و معیار اخلاق و ارزش‌گذاری می‌شمرد و حق بهره بردن از تمام امکانات را به خود می‌دهد و طبیعت را با تخریبی جبران‌ناپذیر روبه‌رو می‌کند.

کلیدواژه‌ها: آنیمیسیم، اکوفوبیا، مادرتباری، نقد بوم‌گرا، مدرنیسم

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان. ایران.

khosrvimahdi0@gmail.com

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان. ایران. (نویسنده مسئول).

m.mahmoodi75@yahoo.com

۳- استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان. ایران. Parisa.davarii@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۸/۱۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۱

۱- مقدمه

از عناصر مهمی که در تولید گفتمان و به تبع آن معنا نقش دارد، مکان است. رابطه انسان با مکان همیشه، معانی متفاوتی را با خود به همراه دارد، چنان که انواع کارکردهای عاطفی، کنش‌ها، حضور و شهود در بستر مکان فرصتی برای بروز و ظهور می‌یابد و چنان اهمیت دارد که زمان را نیز در خود گرد می‌آورد. موجودیت هر اثر با مکان گره خورده است. در زندگی واقعی کائنات یا طبیعت نقش مکان را برعهده دارد. درهم تنیدگی مکان، زمان و نقش آفرینان سبب می‌شود نمایشی شکل بگیرد که بازتابی از ویژگی‌های انسان‌شناختی (Anthropology) در آن منعکس باشد.

در انسان‌شناسی اکو (Eco) که در فارسی هم‌زمان به طبیعت و بوم ترجمه شده است، جنبه‌های متنوع و مختلف مکان را در خود دارد؛ هرچند اگر دقیق‌تر به آن بنگریم طبیعت و بوم نقاط افتراقی با هم دارند که به خصوص در واژه‌هایی چون Ecocriticism که در فارسی به نقد بوم‌گرا ترجمه شده است، بیشتر به چشم می‌خورد. مولر با استفاده از فیلولوژی، انسان را این‌گونه تعریف می‌کند: «Homme از home هم‌ریشه با humus به معنای خاک است؛ یعنی انسان از گرد زمین خلق شده است» (نامور مطلق، ۱۳۹۲: ۱۲۲). با توجه به آن چه مولر بر آن اذعان دارد بین انسان و زمینی که در آن سکونت می‌گزیند هم‌ریشگی وجود دارد و «این هم‌ریشگی علاوه بر زبان در اساطیر هم نقل شده است. انسان در اساطیر سامی مستقیم و در اساطیر ایرانی غیر مستقیم با خاک هم بسته و هم بود دانسته شده است و همین امر نشان می‌دهد تعلق به محل زاد و بود در ناخودآگاه همه افراد وجود دارد» (سعادت، ۱۳۹۹: ۱۵۸). بنابراین معنی Ecocriticism نقد طبیعت‌گرا و با اغماض در زبان فارسی می‌تواند نقد بوم‌گرا ترجمه شود.

وقتی سخن از پدیده‌ای ناخودآگاه در روان انسان می‌شود یعنی زیرساخت آن پدیده، کهن‌الگویی مشترک در روان همه انسان‌هاست. «پناهگاه، کهن‌الگوی بوم یا سرزمین است؛ جایی که با مرزهای واقعی و ذهنی از طبیعت جدا می‌شود و امنیت انسان را در برابر خطر تامین می‌کند. انسان همواره نسبت به بوم حس خوشایندی دارد تا جایی که آن را دارای تقدس می‌پندارد، برای حفظ و حراست از آن می‌کوشد و حسابش را از طبیعتی که همواره از آن می‌ترسد جدا می‌کند» (همان: ۱۶۱). در اندیشه انسان ابتدایی زندگی و مرگ دو مولفه اساسی هستند که همه چیز براساس آن‌ها طبقه‌بندی می‌شود. اساساً پایه شناخت انسان از جهان براساس تعریف زندگی و مرگ است و مهم‌ترین و اولین عاملی که

واکاوی ریشه های انسان شناسانه نقد بوم گرا ۱۱۱۱۱

زندگی او را تهدید می کند طبیعت است، اما در بوم آرامش و زندگی را می یابد. نگاه انسان به طبیعت و درک و دریافت های متفاوت او در سیر زمان به رفتارهای گوناگون و متفاوتی نسبت به طبیعت منجر می شود که از مقدس پنداشتن آمیخته به ترس تا تخریب آن در قرن های اخیر را در بر می گیرد که این سیر در جای خود بسیار قابل تامل است.

طبیعت از یک سو منع و منشا تغذیه و اساسی ترین دلیل ادامه یافتن زندگی انسان است؛ اما از سوی دیگر کشاکش برای تامین غذا جدی ترین تهدید برای اوست؛ کشته شدن به وسیله حیوانات، پرت شدن در مسیر تعقیب و گریز و بلایای طبیعی ناگهانی مثل سیل، خشکسالی و آفات که کشت و کارش را نابود می کرد از جمله آنهاست. ترس و تقدسی که بشر ابتدایی نسبت به طبیعت دارد و ارتباطاتی که به این جهت بین انسان ها ایجاد می شود از همین امر ریشه می گیرد. او باید غذایش را از جایی تامین کند که تهدیدی برای جانش است و همین او را وارد آزمونی سخت می کند. دیگر این که برای فائق آمدن بر آزمون بزرگ استمرار زندگی همواره همکاری و تقسیم کار سازمان یافته ای میان افرادی که در یک گروه زندگی می کنند و به تبع آن زنان و مردان دیده می شود. تقسیم کار کردها، تقسیم ریشه های دنیا و علایق زنان و مردان را نیز به دنبال دارد. باید به این نکته توجه داشت که «این کار کردهای جداگانه صرفاً انتخابی زیست شناختی نبوده، بلکه نوعی تعلیم اجتماعی در دو جهت کاملاً متفاوت است» (کمبل، ۱۴۰۰: ۳).

از دیرباز مهم ترین وظیفه مردان، شکار حیوانات بزرگ مثل گاو، کرگدن، ماموت های عظیم الجثه و حفظ و حراست از گروه بود و زنان علاوه بر زاینده گی به جمع آوری ریشه ها، دانه ها و میوه ها و شکار حیوانات کوچک می پرداختند، کارکردی که به کشاورزی و پرورش حیوانات کوچک منجر شد. در واقع می توان گفت زنان وظیفه زاینده گی و پرورندگی را بر عهده گرفته بودند که پرورندگی هم زمان شامل فرزندان، گیاهان و حیوانات بود. این پیوند و تعامل با طبیعت و درک راز آن رفته رفته سبب هم ارز پنداشتن جهان و زنان شد. کالبدیافتگی جهان در ذهن انسان ابتدایی به منزله سوژه ای زنانه سرنوشت زن و طبیعت را به هم پیوند داد.

با پیشرفت کشاورزی و پرورش حیوانات این نتیجه به دست آمد که این نوع زندگی پرسودتر و کم خطرتر از شکارگری است و همین امر معادله را به نفع زنان تغییر داد. انعکاس این امر در روایت های اسطوره ای آفرینش سراسر جهان به وضوح پیداست. روایت هایی که در آنها هستی از

یک موجود مادینه آغاز و سپس تکثیر می‌شود؛ از جمله آن‌ها می‌توان به ناممو (nammo)، الهه نواحی دجله و فرات، تیامت بابلی، هاتور مصری و... اشاره کرد. از نخستین روایت‌های برآمده از جوامع کشتکار تا پایان دوران فئودالی و ظهور سرمایه‌داری تفاوت و تفکیکی میان تولید غذا و بازتولید نیروی کار یعنی فرزندآوری وجود ندارد و هر دو در ادامه زندگی انسان به یک اندازه اهمیت دارند. همین امر سبب می‌شود که نقش زنان از چنان ارزشی برخوردار باشد که به منزله جادو انگاشته شود؛ کنشی که به وسیله زنان با دستیاری طبیعت اجرا می‌شود و مردان قادر به انجام آن نیستند.

این شرایط از دوران‌های دور تاریخ تا چهارهزار سال پیش از میلاد مسیح ادامه داشت تا این که «قبایل هند و اروپایی از شمال مراتع اروپا و غرب آسیا و همسایگان جنوبی از صحرای سوریه-عربستان، به سراسر اروپا و غرب آسیا، از دریای ایرلند تا سیلان حمله و این سرزمین‌ها را تا هزاره اول قبل از میلاد، زیر سیطره خود بردند» (همان: ۱۱). مهاجمان، قبایل سوارکاری بودند که با دست یافتن به آهن سلاح‌های متنوعی اختراع کرده بودند و ساختار زندگی و خدایانشان با ساکنان اصلی سرزمین‌های مرکزی تفاوت اساسی داشت. آنان به جای الهه، مادران زاینده و پرورنده خدایان مرد خشنی را می‌پرستیدند که متناسب با زیست شکارگر پر از خطر و خشونتشان بود.

با پیروزی اقوام هندواروپایی و سامی خدایان شکارگر بر الهه-مادران سلطه یافتند. الهه دچار تنزل مقام شد و زیر دست شدن او به معنای تحقیر و تخریب طبیعت بود، زیرا حمایت الهه-مادر از طبیعت وجود نداشت و فرصت سواستفاده و بهره‌کشی از طبیعت به خوبی فراهم بود؛ مقدمه برای آن‌چه در اعصار بعد به خصوص چند قرن اخیر با ظهور مدرنیته و استحاله همه باورها سبب تخریب طبیعت شد به شکلی که ادامه دادن آن می‌توانست زندگی خود انسان را نیز به خطر بیندازد. شکل‌گیری جریان‌های نو که نگاه نو و بنیادی‌تری به مسائل از جمله اکوسیستم داشتند سبب توجه ویژه و در پی آن اقداماتی در جهت حفظ طبیعت شد که در حوزه علوم انسانی، نقد بوم‌گرا Ecocriticism از جمله آن‌هاست.

۱-۱- پیشینه پژوهش

زهره پارساپور در سال ۹۲ دو کتاب نقد بوم‌گرا و ادبیات سبز که به منزله مقدمه‌ای برای وارد شدن به این روش نقد بود را به چاپ رساند و به تعریف و تبیین آن پرداخت. در این دو کتاب به تعریف و تاریخچه نقد بوم‌گرا، چرایی به وجود آمدن آن، وضعیت نقد بوم‌گرا و نقش ادبیات به عنوان بوم‌شناسی فرهنگی، اخلاق زیست محیطی و نشانه‌شناسی پرداخته شده است. مجموعه مقالاتی نیز به ترجمه

واکاوی ریشه های انسان شناسانه نقد بوم گرا ۱۳۱۱۱

عبدالله نوروزی و حسین فتحعلی زیر نظر همین نویسنده در کتابی تحت عنوان «درباره نقد بوم گرا» در سال ۹۵ منتشر شده است. هرچند واژه بوم شناسی (Ecology) برای اولین بار در قرن نوزدهم به وسیله ارنست هکل استفاده شد و در آثارش آن را «مجموع روابط حیوان با محیط زنده و بی جان» تعریف کرد و بعد از او اندروارتا (۱۹۶۱) تعریف او را تا حدودی تغییر داد و منظور از مطالعات بوم شناسی را، به سمت مطالعه علمی هم کنشی هایی که توزیع و فراوانی موجودات زنده را تعیین می کند، سوق داد؛ اما تحقیقات دقیق و هدفمند از اواخر قرن بیست و دهه های نخستین قرن ۲۱ شکل گرفت. محققان خارجی در این زمینه تحقیقات فراوانی انجام داده اند که از جمله آنها می توان به مقاله «اکو کریتسیزم در عصر وحشت» از استوک اشاره کرد که در سال ۲۰۱۳ در مجله ادبیات و فرهنگ تطبیقی منتشر شده دیگر مقالات آ. آر. فیشر در مجله بین المللی آموزش انتقادی که به ارتباط اکو کریتسیزم با اکوفوبیا یا ترس از طبیعت پرداخته است.

در سال های اخیر مقالاتی نیز در ایران با همین موضوع نوشته شده است که از جمله آنها می توان به «نقد بوم گرا، رویکردی نو در نقد ادبی» از زهرا پارساپور، «طبیعت در قصه های عامیانه از دیدگاه نقد بوم گرا» از محبوبه خراسانی و فریده داوودی مقدم، «تاثیر زیست بوم های مختلف زمانی در اشعار سهراب سپهری و منوچهر آتشی از منظر نقد بوم گرا» از نرگس ادیب راد و همکاران، «نقد و تحلیل بوم گراییه رمان اهل غرق منیر و روانی پور» از تدینی و همکاران، «رابطه ساختار شکنانه فرهنگ و طبیعت؛ نقدی بوم گراییه بر چند سروده سهراب سپهری» از نوذر نیازی، «بوم گرایی و تبلور آن در آثار نیما یوشیج و رالف والدو امرسون» از مسلم ذوالفقار خانی، «مضامین زیست محیطی در اشعار گیلکی براساس رویکرد نقد بوم گرا» از معصومه کیانپور و مریم السادات فیاضی اشاره کرد. اما در کل می توان به این نکته اشاره کرد که هیچ کدام به ارتباط ریشه این موضوع با تغییر ساختار جامعه از مادرتبار به پدرسالار و درهم تنیدگی آن با وحشت از طبیعت پرداخته اند.

۱-۲- چارچوب نظری تحقیق

در این پژوهش ما با استفاده از نظریه های انسان شناسانه نخست به تبیین دو نیروی عظیم ترس و عشق در انسان خواهیم پرداخت که در ارتباط با مرگ و زندگی به مواضع او در برابر پدیده های پیرامونی شکل می دهد و کنش های او را مشخص می کند. دیگر این که تفاوت رویکرد نسبت به طبیعت در روزگار مادرتباری و پدرسالاری و عصر مدرن را بررسی خواهیم کرد و با توجه به باورها و کنش ها

در این عرصه به این سوال پاسخ خواهیم داد که رابطه و رفتار انسان با طبیعت تحت تاثیر چه عواملی است و بی توجهی و سواستفاده از طبیعت در قرن‌های اخیر که سبب تخریب زیست‌بوم شده تا حدی که زندگی خود انسان را هم با خطر روبه‌رو کرده و منجر به شکل گرفتن نقدبوم‌گرا در قرن بیستم شده از چه آبشخورهایی نشات می‌گیرد؟

۲- بحث و بررسی

ظهور پوزیتیویسم در قرن نوزدهم به وسیله آگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) و نگاه جزئی‌نگر به فلسفه علم سبب انشقاق بین علوم شد. او معتقد بود که برای شناخت هر پدیده نخست باید تک‌تک اجزاء آن پدیده را شناخت تا بتوان به شناخت کلی از آن دست یافت. مورد توجه قرار گرفتن این نظریه از سوی دانشمندان سبب شد هرشاخه از علم و به تبع آن علوم نظری بدون توجه به دیگر شاخه‌ها رشد کرده و در دهه‌های بعد به این نتیجه منجر شود که در اثر اقتدا کردن به این شیوه ساختارهای اصلی علم آسیب دیده، حتی در تهدید آسیب‌های جبران‌ناپذیرتری باشد.

از سوی دیگر پوزیتیویسم افراطی به اومانیزم منجر شد. نگرشی که هرچند از قبل وجود داشت اما مدرنیسم به آن دامن زد. دیدگاهی که در آن انسان خویشتن را محور کائنات می‌پندارد و تمام موجودات را در خدمت خود می‌خواهد. انسان آن‌چنان در اندیشه رفاه و ارتقا سطح کیفی زندگی خود است که همه چیز جز خود را از یاد می‌برد و به بهره‌کشی مدام و بی‌ملاحظه نسبت به طبیعت می‌پردازد. این زیاده‌خواهی می‌تواند منجر به وارد شدن صدمات سخت و جبران‌ناپذیر به زمین، آب، هوا و کلا طبیعت پیرامون شود و در آخر زندگی خود او را هم با خطر نابودی مواجه سازد. بسیاری از دانش‌های میان‌رشته‌ای از جمله نقد بوم‌گرا عکس‌العملی به این نگاه است.

در سال ۱۹۷۲ جوزف میکر ایده بوم‌شناسی ادبی را وارد حوزه نقد کرد. اما نقد بوم‌گرا یا (Ecocriticism) در سال ۱۹۷۸ به وسیله ویلیام روکرت رسمیت یافت. از لحاظ لغوی نقد بوم‌گرا Ecocriticism از دو بخش Eco مخفف Ecology و criticism تشکیل شده است. «نقد بوم‌گرا به ارتباط میان ادبیات و محیط زیست یا چگونگی انعکاس ارتباط انسان با محیط فیزیکی در ادبیات می‌پردازد» «مباحثی که در این رشته مطرح می‌شود آمیزه‌ای از مباحث مادر (اکولوژی) و مسائل معنوی است که هر دو یک هدف را دنبال می‌کنند و آن کمک به حفظ و بقای انسان است» (پارساپور، ۱۳۹۲ الف: ۸۸).

واکاوی ریشه های انسان شناسانه قد بوم کرا ۱۵۱۱۱

تغییرات انسان و به تبع آن جهان پیرامون در قرون اخیر با پیش از آن قابل مقایسه نیست، اما زندگی زیسته و تجربیات حاصل از آن در طی هزاران سال را نمی توان نادیده گرفت. قطعاً تمام تفکرات و کنش های انسان از ناخود آگاهی چندین هزارساله نشات می گیرد که توجه به آن در تبیین و تحلیل تمام پدیده ها دارای اهمیت است و قابل چشم پوشی نیست. در مورد طبیعت و بوم نیز هر چند دلایل مختلفی چون مدرنیسم نقش اساسی دارد اما نخست باید از دیدگاه انسان شناسی به بررسی ریشه های ارتباط انسان با جهان پیرامونش پرداخت. ارتباطی که از تصور و تجربه انسان ابتدایی برمی خیزد و در طول زمان تکامل می یابد تا به مدرنیسم منتهی شود. در ادامه به این مولفه ها و نقش و اهمیت هر کدام خواهیم پرداخت.

۲-۱- ترس از طبیعت (Ecophobia)

مرگ و زندگی، دو مولفه اصلی در ذهن انسان هوموساپین (*Homo sapiens*) است که بنیان شناختی-اش نیز بر آن پایه ها بنا شده است. انسان براساس این دو سرنمون به طبقه بندی تمام پدیده های جهان می پردازد. ترس از مرگ و گرایش به زندگی چندان قوی عمل می کند که از یک سو انسان را به سوی تلاش برای رسیدن به جاودانگی می برد و از سوی دیگر «تا نتواند چاره ای برای مرگ بیندیشد پیشرفت، علم، کشاورزی و... که لازمه ادامه یافتن زندگی هستند، شکل نمی گیرد» (varky، ۲۰۱۳: ۱۱). از این مطلب می توان نتیجه گرفت که مرگ قوی تر بر حس زندگی تاثیر می گذارد و دامنه ترس ها را بسیار وسیع می کند، به شکلی که فضای امن انسان به شکل متناوب تنگ و تنگ تر می شود؛ ترس، هرچیز ناشناخته ای چون تمام مظاهر و موجودات طبیعت حتی انسان های غریبه را در برمی گیرد. در گستره وسیع خطراتی که به مرگ منجر می شود نخستین گام برای حرکت به سوی زندگی غلبه و مدیریت وحشت به جهت کنشی موثر است. انسان در طول اعصار مدیریت وحشت را به شیوه های متفاوت و متنوعی انجام می دهد اما همه این شیوه ها قرار است منتج به یک دستاورد شود و آن انکار مرگ است.

انکار مرگ غلبه و پیروزی بر ترس هایی است که مرگ را به دنبال دارد. گاهی از بین بردن منشا خطر به معنی نابودی آن است اما در همه موارد امکان پذیر نیست؛ مثلاً از بین بردن یا کنترل بلایای طبیعی سخت یا بیماری ها در بیشتر مواقع غیر ممکن است برای همین انسان راه های دیگری ابداع

می‌کند تا قادر به کنترل ترس خود باشد اما به هر حال اولین و مهم‌ترین ترس او، ترس از طبیعت است که فائق آمدن بر آن هم کار آسانی نیست.

فیلسوفان پوزیتیویسم اعتقاد دارند که «هر نوع یا نحو از آگاهی و دانایی برای آدمی از طریق تجربه حسی امکان می‌یابد و منبع این همه هم طبیعت و نیروهای طبیعی است» (نامور مطلق و عوض پور، ۱۳۹۵: ۶۰). دیگر این که در پژوهش‌های مرتبط با پیشاتاریخ، یافته‌ها نشان می‌دهد که «هیچ‌یک از آثار هنری انسان اولیه که تاکنون کشف شده است مبین عشق به طبیعت یا لذت بردن از زیبایی‌های آن نیست و این یکی از اسرار دنیای ماقبل تاریخ به شمار می‌آید» (فرامرزی، ۱۳۵۷: ۹۳). انسان ابتدایی تنها و بی‌سلاح در برابر طبیعت بوده و باید در جنگی نابرابر برای ادامه زندگی به هر تلاشی دست می‌زده و ترس از طبیعت چندان جدی و فراگیر بوده که به نظریه اکوفویا انجامیده است. سیمون استاک در کتاب فرضیه اکوفویا آن را ترس بسیار شدید از زمین تعریف کرده؛ این که زمین سیاره‌ای مهمان‌نواز نیست و این نامهربانی در عصر مدرنیسم سبب رفتار خشن و غیراخلاقی انسان نسبت به آن می‌شود. استاک برای تبیین نظریه خود نخست به گزینه بیوفیلی یا عشق به زندگی اشاره می‌کند. این که «هر کجا زندگی وجود دارد، ترس از دست رفتن آن نه تنها به عنوان یک عامل، بلکه به عنوان یک هسته یا هسته محوری متمرکز عمل می‌کند» (Estok، ۲۰۱۸: ۱۲۶) و از سوی دیگر عشق به ادامه زندگی در برابر آن به جریان می‌افتد؛ و برای جواب دادن به این حس انسان «چنان خود را صاحب حق می‌پندارد که طبیعت و تمام پدیده‌ها را مکلف به تامین این نیاز می‌داند» (Estok، ۲۰۰۹: ۲۸).

ترس ناخودآگاه از بی‌تفاوتی و غیرقابل پیش‌بینی بودن طبیعت نزد انسان ابتدایی به معنی مجوزی برای ارتباط بی‌ملاحظه با آن نیست؛ زیرا اعتقاد به آنمیسم خطر انتقام‌جویی طبیعت را نیز به همان اندازه جدی و خطرناک جلوه می‌دهد، برای همین ترس و تکریم به هم آمیخته می‌شود و دفاع و باج‌گزاری به یک اندازه اهمیت می‌یابد. طبیعت بستر مهربانی برای انسان نیست اما بی‌حرمتی به خویش را نیز بر نمی‌تابد. فیشر این موضوع را با استفاده از مثال ارواح درختان بانیان آمازون توضیح می‌دهد، که «مردم بومی معتقدند از هر انسانی که ممکن است به زیستگاه‌های حیاتی در کنار رودخانه‌ها که به ماهی‌های جوان یا پرندگان پناه می‌دهد آسیب برساند عصبانی می‌شود» (Fisher, 2017: 8). در روایت‌های اساطیری ایرانی نیز انجام مراسم آیینی پیش از قربان کردن حیوانات همین حکم را دارد. پیش از قربانی حیوانی که غذای مردمان یک ناحیه است مراسمی انجام می‌شود تا پیشاپیش از حیوان

واکاوی ریشه های انسان شناسانه تقدیرم گرا ۱۷۱۱۱

عذرخواهی و دلجویی شود؛ آیینی که در همه سرزمین ها به نوعی رایج است. این ترس و تکریم ریشه در جاندارپنداری طبیعت دارد و منجر به کنش هایی می شود که به آنها خواهیم پرداخت.

۲-۲- جاندارپنداری طبیعت (animism)

در انسان شناسی تطورگرا که از تایلر (1832-1917) می توان به عنوان بانی آن نام برد، اعتقاد بر این است که «جوامع انسانی در یک حرکت عمومی پیش رونده قرار دارند که در آن می توان دلایل تکوین هر مرحله را در مرحله پیشین جست» در همه این مراحل، مولفه اصلی اعتقاد به وجود نیروهای فراسوی وجود دارد که از آنیمیزم شروع می شود. «تصویر انسان بدوی از همه اشیاء، روی الگوی تصویری است که از طبیعت بشری دارد.. و آماده است تا حتی اشیاء بی جان را از طبیعتی مشابه طبیعت خویش برخوردار بشمرد... به این ترتیب اشیاء هم روانی دارند که به کمک آن هر پدیده ای از جهان فیزیکی را توجیه می کنند» تایلر بر این اعتقاد است که اقوام ابتدایی، همه موجودات را دارای نفوس و ارواح می پنداشتند، لذا اعتقاد به آنیمیزم به این معناست که، مظاهر طبیعت دارای روح و احساس هستند پس می توان با آنها تعامل برقرار کرد و آنها می توانند به انسان خدمت کنند یا به او آزار برسانند. ارتباط انسان اولیه همیشه با عناصر طبیعت به گونه ای بوده که گویا طبیعت دارای شعور و آگاهی است. «به همین جهت شکار حیوان یا قطع درخت همراه با نوعی مراسم و احترام بوده» براساس نظر تایلر سیری که از آنیمیزم شروع می شود سیری شش مرحله ایست که تا چهارمین مرحله یعنی پولیتیزم در ارتباط مستقیم با طبیعت قرار دارد. در این چهار مرحله که آنیمیزم، توتیمیزم، فیتیشیزم و پولیتیزم است؛ دو گانه روح و جسم به صورت دو مولفه جدا از هم وجود ندارد و به شکل درهم تنیده و مرتبط در ذهن انسان ابتدایی جلوه گر می شود. «نهاد الوهیت یا همان ایده نامتناهی مبتنی بر حواس برخاسته از نیروهای طبیعی بود که در موجودات انسانی بنیان می گرفت. مولر معتقد بود که خدایان قدیم با نیروهای طبیعی همسان هستند و از این روی، فرهنگ مردمان کهن در واقع نیایش طبیعت است» (نامور مطلق و عوض پور، ۱۳۹۵: ۶۰). در اثبات این موضوع می توان گفت نام های خدایان قدیم به خصوص خدایان ودایی نام هایی مربوط به پدیدارهای مهم طبیعی چون آذرخش، باران، طوفان، خورشید، ماه و آسمان بوده اند.

نکته قابل تامل دیگر این است که هر پدیده ای دارای کنش است که گاهی موافق با خواسته ها و نیازهای انسان و گاهی مخالف با آنهاست. در اندیشه معتقد به آنیمیزم نیایش و انجام مراسم آیینی

خاص سبب همراه کردن یا حتی مسخر شدن بر مظاهر طبیعی می‌شود. طبیعت در برابر انسان و کنش‌های او منفعل نیست و عکس‌العمل مقتضی از خود نشان می‌دهد. از آن جایی که همه اجزا کائنات روح دارند راه غلبه بر آن‌ها تسخیر و تسلط بر روحشان است؛ مثلاً برای شکار حیوانات وحشی غلبه بر دشمن‌رهایی از شرم بیماری انسان سعی می‌کند روح شی یا موجودی را تسخیر کند. او سرانجام باور به جانمندانگاری را تلاش بشر در دوران کودکانه خویش برای فهم جهان و اسرار آن می‌داند که امروز با آمدن ابزار نیرومندتری مانند علم افول کرده است. آداب تسخیر ارواح گوناگونند؛ جادو زیر مجموعه‌هایی دارد که هر چند بعدها طبقه‌بندی‌های جداگانه‌ای متناسب با نقاط افتراق آن‌ها انجام گرفته و نام‌های متفاوتی چون توتیمیس، فتیمیس، شمنیسیم بر آن‌ها گذاشته‌اند اما براساس همین باور به وجود آمده است. مثلاً این که سنگ‌ها منشائی مقدس دارند همان چیزی که بعدها اسم فتیش بر آن گذاشته می‌شود یا ارتباط با روح حیوانات، هم در توتیمیس و هم شمنیسیم وجود دارد.

۲-۳- کنش‌های تأثیر بر طبیعت

هر چند جادو «نوعی فعالیت نمادین است» (موس، ۱۳۹۷: ۱۳)، اما از اصل علیت تبعیت می‌کند و آیین‌های برزیگری باستانی پزشکی و کیمیاگری همه بر این بنیان بنا شده‌اند. «درک این مساله برای انسان اولیه که برای زنده ماندن نیاز به کشتن حیوانات توسط شکارچیان دارد، نیاز به خورشید و باران برای تولید محصولات توسط کشاورزان و نیاز به مواد و ابزار و آلاتی برای درمان» (پالس، ۱۳۸۹: ۶۰) و این که طبیعت همیشه شرایط لازم برای رفع این نیازها را در اختیار او نمی‌گذارد، سبب شد که خود دست به اعمالی بزند تا به خواسته‌هایش جامه عمل بپوشاند و یکی از این راه‌ها جادو بود. او از قانون شباهت و تماس برای انجام جادو استفاده می‌کرد و معتقد بود که با تلاش برای شبیه شدن به چیزی یا تقلید صدا و حرکات او یا مجاورت و تماس می‌توان بر او سلطه یافت و در جهت دستیابی به خواسته‌ها از او استفاده کرد. در واقع در اندیشه انسان ابتدایی قوانینی در جهان وجود دارد که دخالت انسان می‌تواند تغییرشان دهد.

انسان ابتدایی علت و معلول را درک کرده و آن را نظامی مسلط بر همه اجزا جهان می‌پندارد، «این که تسلط بر یک جزء سبب تغییر نتیجه می‌شود و جادو اساساً نظامی است که بر همین اساس ابداع شده و می‌توان آن را به یکی از آداب تسخیر ارواح موجودات، پدیده‌ها و اشیا تعریف کرد. با کشف

واکاوی ریشه های انسان شناسانه تقد بوم کرا ۱۹۱۱۱

ماهیت واقعی جهان مادی که عصر ظهور دانش و علم است، ساز و کار این مساله بیشتر متجلی می شود که جادو بسیار به منطق علم شباهت دارد، برای همین جادو همچنان در عصر زرین علم باقی مانده، زیرا علم جادویی است، که از اشتباهات مبرا است» (Frazer, 1974: 712).

اما جادو و تغییر قوانین طبیعت کار ساده ای نیست و برای انجام این کار توانایی و مقدماتی لازم است که جادوگر تحت شرایط زیستی خاص و تعلیمی دشوار به آن دست می یابد. انسان ابتدایی بر این باور بود که «نیروهای جادوگر از ارتباطات او با حیوانات نشات می گیرد. او از حیوانات دستیارش نیرو دریافت می کند و آن ها نیز اوراد و مناسک جادویی را به او می آموزند» (موس، ۱۳۹۷: ۱۰۸). تصور این نوع ارتباط بین انسان و حیوان ساختار اندیشه توتمی را شکل می دهد.

در قرن هیجدهم برای اولین بار واژه توتم توسط جی لانگ (j. long) وارد ادبیات علم مردم شناسی شد؛ باوری بسیار کهن در میان تمام مردم جهان که «به نوعی بر اشتراک و هم ریشگی بین هم دیگر موجودات، تاکید دارد. موجوداتی همبود که می توانند به یکدیگر تبدیل شوند. توتم خانوادگی می توانست حیوان یا گیاهی باشد که به نوعی در محیط پیرامون آنان وجود و یا اهمیتی در زندگی روزمره شان داشت و تبدیل به نماد و رمز آن گروه و عنصری برای پابندگی حیات اجتماعی شان می شد. بی احترامی، کشتن، صدمه رساندن و خوردن حیوان یا گیاه توتمی، حرام و عواقب ترسناکی به همراه داشت» (سعادت، ۱۳۹۹: ۲۱۹) مگر این که تحت شرایط و آداب خاصی صورت می گرفت. این احترام و بزرگداشت سبب دستیابی انسان به رازهایی می شد که این موجودات می دانستند و در اختیار او قرار می دادند. توتم از واژه (dodaim) گرفته شده که به معنای ده یا محل اقامت یک گروه خانوادگی است. محلی که نیاکان آن جا را برای بودن و ماندن برگزیده اند. به همین سبب «افراد یک خاندانی که در یک محل زندگی می کردند توتم خانوادگی مشترکی داشتند که روی سپرها، دیگر ابزار و آلات جنگی و خیمه هایشان حک می شد. حتی نشانه هایی از آن را می شد در نام تمام افراد آن گروه یافت. یا در لباس هایی که در مراسم خاص می پوشیدند؛ آن ها سعی می کردند با پوشیدن لباس هایی خود را به شکل حیوان توتمی خود در آورند و همراه این کنش ها باورهای مبتنی بر جذب نیروهای یاری رسان بود» (سعادت، ۱۳۹۹: ۲۲۰).

اعتقادات مربوط به فetiš و شمنی هم ذیل همین موضوع قرار می گیرد. فریزر با تحقیقاتی که روی جوامع اروپایی انجام می دهد به این نتیجه دست می یابد که همه این باور و آیین ها، «پیچیده با فرهنگ

عامه همه مردم جهان است. مساله ای که همه بر سر آن توافق دارند و به شکل یک مفهوم قدرتمند مرکزی در هر ناحیه ای نمود یافته است» (Frazer, 1994: 75). مثلاً فیتیش، «شیء مقدس است از واژه «feitico» و ریشه لاتین facticius گرفته شده است که در زبان پرتغالی معنی سحر و افسون می دهد و مترجمان واژه بتواره را به عنوان معادل فارسی آن برگزیده اند» (آزادگان، ۱۳۷۲: ۲۲). که مراد از آن چیزی است که روحی در آن تجسم یافته و به آن وابسته باشد یا از طریق آن نفوذ جادویی خود را به چیزهای دیگر منتقل کند (براس، ۱۳۶۹: ۲۲۴). عمده ترین استمدادی که از فیتیش طلبیده می شود باران-خواهی است که حاصلخیزی را در پی داشته باشد.

در باورهای شمنی، مادر شمن معمولاً حیوان یا از نسل حیوان است یا این که در آغاز مسیر خود با حیوانی ملاقات کرده و اسرار جادویی و درمانگری را از او آموخته است. در شمنیسم این حیوان معمولاً پرنده است، «زیرا روح شمن معمولاً شکل پرنده است که به سفر کیهانی می رود» (شایگان، ۱۳۷۵: ۶۳۷). در این حالت «شمن به ارواح و معمولاً روح جانوران متوسل می شود و با آنها به زبانی رمزی سخن می گوید» (خسروی، ۱۳۶۶: ۱۶۳) تا درمانگری را از آنها بیاموزد و در جهان مادی برای شفای بیماران از آن استفاده کند.

برای توضیح بیشتر باید گفت نزد انسان ابتدایی روابط بین حیوان و انسان به دو صورت طرح شده است؛ یکی اینکه روح نیاکان پس از مرگ در حیوانی حلول می کند، دیگر اینکه سرمنشاء انسان را برخاسته از حیوان یا گیاهی می داند، این که واقعا نیای نخستین گروه، حیوان، گیاه یا شیئی بوده است. در نتیجه در این دستگاه فکری انسان و دیگر موجودات هم گوهر دانسته شده اند. اعتقاد آنان بر این بود که روح از طریق باروری از جسمی به جسم دیگری انتقال می یابد و عمل باروری نتیجه اعمالی سحرآمیز است و قطعاً تحت تاثیر اعمال طبیعی نیست. براساس تحقیقات انسان شناسان بین اقوام ابتدایی همیشه توتم، ترسی همراه با احترام و بزرگداشت را به همراه داشته است؛ زیرا توتم ماهیت قدسی دارد، از تمام افراد قبیله نیرو می گیرد اما متعلق به هیچکدام نیست و به خاطر قدرت تاثیر بر جهان مادی، ملاحظات بسیاری از سوی گروهی که توتم متعلق به آنان است و سایر گروهها حتی دشمن در خصوص آنها صورت می گیرد. فریزر معتقد است که «باور به توتم، نوعی تدبیر انسان جنگجو در مقابل دشمنان است» (Frazer, 1994: 75) روانی که در مواجهه با خطرات شدید یا حتی پس از مرگ

واکاوی ریشه های انسان شناسانه نقد بوم کرا ۲۱۱۱۱

از کالبدی بیرون می آید و در کالبدی دیگر پناه می گیرد و شکست ناپذیر و موثر است. بسیاری از اعمال جادویی و مناسک برای خشنود کردن، کنترل یا انقیاد این نیرو انجام می گیرد. فریزر انسان آغازین را دارای سه دستگاه فکری می داند؛ جادو، دین و علم که محتوا، منطق و شیوه یکسانی در آنها وجود دارد. اما هر مرحله نسبت به مرحله قبل پیشرفته تر است. او مرحله پس از جادو را دین می داند و در مورد روی آوردن به دین چنین استدلالی دارد که به مرور زمان انسان دریافت که مسخر کردن موجودات، اشیا و پدیده ها کافی نیست زیرا «قوای فوق طبیعی وجود دارد که از انسان بزرگ تر و قوی تر است و در برابر آنها باید عبادت کرد و به سجده افتاد» (همتی، ۱۳۷۹: ۱۲۸). پس از این به جای سعی در تسخیر ارواح به جهت پیشبرد اهداف به دلجویی و عبادت برای همراه کردن آن نیروها پرداخت. به این دلیل که خدایان جدید تحت فرمان و اراده او نبودند و در برابر این خدایان تنها باید کرنش می کرد. با نگاهی کلی به همه آن چه پیش از این گذشت در خواهیم یافت که در هر دو مرحله جادو و دین، رابطه انسان با طبیعت آدابی دارد که زیست هر دو را تامین می کند. اما پا گذاشتن به عصر مدرنیسم این آداب را تحت تاثیر قرار می دهد به گونه ای که تحول آگاهی بشر و کشف ماهیت واقعی جهان مادی که با ظهور دانش و علم و به تبع آن ساختار سرمایه داری همراه است، همه چیز را تبدیل به ابژه ای برای رفاه انسان می کند.

۲-۴- مادر تباری و طبیعت

عصر سنگ، عصر زندگی در گروه های کوچک با سازماندهی اجتماعی ساده بود. زنان در نزدیک محل زندگی شان به دنبال جمع آوری گیاهان و شکار حیوانات کوچک و ماهیگیری برای تامین غذا بودند و شکار پستانداران بزرگ وظیفه مردان بود. در اکتشافات باستان شناسی پیکرک هایی از این دوران به دست آمده که دانشمندان با توجه به شواهد آنها را مجسمه های الهه (ونوس) نامگذاری کرده اند؛ ونوس ویلندورف، ونوس لاسال، ونوس هولده فلس (Hohle fels) از جمله آنها هستند. یافتن این پیکرک ها و مقایسه آنها با قدیم ترین روایت های اسطوره ای این فرضیه را به وجود آورده که نخستین نیروی قدرتمند فراسویی یا خدایی که انسان شناخته الهه بوده، نمادی از زن، که ساختار اجتماعی به خاطر نقش ویژه زنان در ساختار اجتماعی از زمین به آسمان تابانده است. جوزف کمبل در کتاب الهه ها می نویسد: «ساده ترین تجلی الهه در مقام مادر- زمین است که می زاید، تغذیه می کند و می پروراند سپس می میراند و دوباره به چرخه هستی برمی گرداند» (کمبل، ۱۴۰۰: ۲۱). به این ترتیب

خویشکاری مسلم الهه حمایت از همه موجودات است، به حدی که زاد و بودشان به او مربوط است و چنان پیوند ناگسستگی بین آنها به وجود می آید که گاهی موجودات جزئی از او به حساب می آیند. در این نوع نگرش الهه هم مقام آفرینندگی دارد و هم «کائنات پیکر او پنداشته می شود» (کمبل، ۱۳۷۷: ۲۵۲). همه چیز درون اوست یا همه چیز فرزندان او هستند. او طبیعت و طبیعت اوست و این به خودی خود جادو پنداشته می شود. در روایت تیه مت اسطوره آفرینش بابلی، الهه مادری داریم که همه چیز از پیکر او به وجود می آید و همه تجلیاتش نماد وحدت کل زندگی در طبیعت و خود طبیعت است. این مساله چنان اهمیت و بسامدی دارد که در فرهنگ‌های اولیه برخی از قدرت‌های طبیعت صفاتی زنانه داشته‌اند؛ مثلاً مهربانی و بخشندگی را به خورشید نسبت می‌دادند یا این که در اساطیر لیتوانی بافندگی به منزله فعالیتی زنانه، کار خورشید است. یکی از ویژگی‌های الهه مادر این است که نسبت به همه کائنات شفقت دارد نه این که ریاست بورزد و شفقت ورزیدن به معنی «مشارکت تجربه شده در رنج دیگران است. شوپنهاور می‌گوید: دلیل این امر درک و دریافت ماورایی است که حجاب جدابودگی را درهم می‌شکند؛ این که درمی‌یابید با دیگران یکی هستید. یک جان هستید که خود را در صورت‌های مختلف نشان می‌دهد» (همان: ۲۶۲). او برای مشارکت در این رنج با موجودات می‌میرد و زنده می‌شود؛ و نقش زاییدن، پروردن، میراندن و دوباره زنده کردن را بر عهده می‌گیرد.

آثار به‌جا مانده از نخستین تمدن‌های جهان در چین، تبت، مصر، خاورمیانه، و اروپا نشان می‌دهد که آن‌ها به احتمال زیاد تمدن‌هایی مادر محور (materistic) بوده‌اند. البته وقتی سخن از مادرمحوری به میان می‌آید منظور سلطه گروه زنان بر مردان نیست بلکه ساختاری بر جامعه حاکم است که در آن مردان و زنان تقریباً برابرند اما زنان نقش‌های پراهمیت‌تری در راه پیشبرد زندگی برعهده دارند. خانم ماریو گیمبوتاس با رویکردی باستان-اسطوره‌شناسی به تحقیقاتی درباره این موضوع در اروپای مرکزی پرداخته است. نتایج تحقیقات او که حاصل اکتشافاتی در تپه گورکان (متعلق به قبایل کوچگرد هزاره پنجم قبل از میلاد در استپ‌های وولگا، اورال، خزر و شمال دریای سیاه) است نشان می‌دهد، «زنان به منزله الگویی زندگی‌بخش، نوسازنده و نمادی از زمین جاودانی هستند که مرگ و باززایی، انرژی در جهان را نمایندگی می‌کنند» (Gimbutas، ۱۹۸۹: ۵۸). بعد از روی آوردن به یکجانشینی نیز کشاورزی به دست زنان توسعه یافت (کشاورز-گردآورنده)، و نه تنها الهه نقش خود را حفظ کرد بلکه از منزلت بالاتری برخوردار شد؛ زیرا دوران «پارینه سنگی شرایط مطلوبی برای

واکاوی ریشه‌های انسان‌شناسانه تقد بوم‌گرا ۲۳۱۱۱

بقای مادر تباری، نظام‌های ازدواج درون‌گروهی و توزیع ثروت توسط زنان را برای دوران نوسنگی (۷۰۰۰-۳۵۰۰ ق.م) به میراث گذاشته بود» (کمبل، ۱۴۰۰: ۵) که با اضافه شدن هنر کشت ارتقا یافت.

از این دوران آثار هنری بسیاری از الهه‌ها باقی مانده است. از آنجایی که الهه محور جهان است این آثار شامل تندیس‌های ترکیبی الهه و حیوانات و گیاهان یا الهه به همراه موجودات است که کارکرد معنوی الهه را نیز نشان می‌دهد؛ مثلاً تصویر الهه پرنده، الهه مار، الهه گاو، الهه قورباغه، الهه ماهی و حتی الهه‌های هزارتو. تا این نقطه از تاریخ، ماده و روح هم‌ارز هم پنداشته می‌شدند، قدرت زیست و رازواری در هم تنیده بود و همه موجودات ارزشی یکسان داشتند، اما هجوم هندواروپاییان از شمال دریای سیاه و اکدی‌ها و سایر اقوام سامی از جنوب در حدود ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد که اقوام گله‌دار بودند و ادعای برتری بر سایر اقوام را داشتند جوامع کشاورزی اروپای مرکزی و شرقی و بالکان سپس خاورمیانه، هند و ایران و بالاخره هند را تحت فشار فزاینده‌ای قرار داد. این اقوام به مقتضای زیست جنگجو و مهاجرشان، جوامعی خشن و مردسالار بودند که به الهه و ساختار مادر تبار واقعی نمی‌گذاشتند. «ساراگون و حمورابی گرایش مذکر نیرومندی را وارد سپهر سامی کردند و عبرانی‌ها که بخش افراطی این جریان را نمایندگی می‌کردند الهه‌ها را به کلی کنار گذاشتند. اثر یادمانی هندواروپاییان نیز تپه‌های کورگان است. خانم گیمبوتاس معتقد است که با سیلان فرهنگ کورگان جوامع کشاورزی این نواحی به پایگاه جنگجویان (آکروپلیس) تبدیل شدند» (همان: ۸۹). با وجود نقش پررنگ جنگجویان، زنان و به تبع آنان الهه‌ها تنزل پیدا کرده و تنها نقش نجات‌دهنده جنگجو را برعهده می‌گیرند.

از این بزنگاه تاریخی به بعد که الهه جایگاه خود را از دست می‌دهد، طبیعت نیز به همراه او تنزل می‌یابد. طبیعت به عنوان بخش مادی جهان در برابر ملکوت بخش روحانی و معنوی جهان قرار می‌گیرد. خدای مذکر، نیرویی بالا و بیرون از کائنات است و دیگر موجودات را نمی‌زاید بلکه دستور خلق می‌دهد. دوگانه طبیعت و فرهنگ یا طبیعت و ملکوت به منزله دو متضاد معنایی در برابر هم قرار می‌گیرند که یکدیگر را نفی می‌کنند به این ترتیب رابطه انسان با طبیعت مخدوش می‌شود، دیگر رابطه ارگانیک با کیهان ندارد، انسان موجودی تنها در هستی می‌شود، خدایان طبیعی رنگ می‌بازند و زمین از زهدانی برای تولدی دوباره طبق توصیفات کتاب مقدس و متون یونانی به جا مانده خس و

خاشاک و طبیعت تبعیدگاه انسان می‌شود. و اندیشه «هرچه روی زمین هست متعلق به تو است پس تصرف کن» در ذهن مردمان نضج می‌گیرد.

این اندیشه در طی سالیان طولانی و استقرار کامل این اقوام روز به روز به افراط کشیده می‌شود. طبیعت روز به روز بیشتر فاسد شده و سقوط می‌کند. برخلاف تموز که همراه با گیاهان می‌میرد و زنده می‌شود، خدای جدید در فراسوی طبیعت جا دارند و از ریتم و روال پدیده‌های طبیعی تبعیت نمی‌کند. در منیفست باور جدید زن با گناه، مار با گناه و زندگی با گناه یگانه پنداشته می‌شود. براساس این تفکر هر تکانه طبیعی گناه است، مگر آن که به وسیله آیینی تطهیر گردد. در نظام طبیعت، بساط چرخه تولد، مرگ که نوعی جاودانگی به حساب می‌آید برچیده می‌شود و چرخه زمان دایره‌ای به زمانی خطی تبدیل می‌شود. اندیشه جدید ناگزیر است با محبوبیت خدایان طبیعی مبارزه کند و بسیاری روایت‌های اسطوره‌ای بازتاب این مبارزه است.

۲-۵- مدرنیسم و طبیعت

مدرنیسم یا نوگرایی جریانی نقطه‌ای و بزنگاهی در تاریخ نبود بلکه تغییر است که از قرن ۱۶ میلادی می‌توان نشانه‌هایی از آن را در ساختار فکری و به تبع آن اجتماعی سیاسی جامعه دید؛ آنچه در قرن نوزده و بیست به اوج شکوفایی می‌رسد. چنان که پیش از آن آمد پوزیتیویسم سبب شکل‌گیری مکتب اومانیسم در اروپا شد؛ رویکردی فلسفی و سپس هنری و ادبی که زیربنای آن بر رنسانس بود و فرهنگ دوره مدرنیته را شکل داد. نزد پیروان این جنبش، سرشت انسانی و علائق طبیعت آدمی معیار همه چیز است چنان که خرد او نیز سنجه مناسب و قابل اعتمادی برای درک جهان است؛ جهانی که مادی است و انسان با حواس و خرد خود می‌تواند آن را شناسایی کند و بر آن تأثیرگذار باشد برخلاف آنچه پیش از این تصور می‌شد. این مسأله انسان را از سایر موجودات جدا می‌کند و نقش محوری در کائنات یا اشرف مخلوقات به او می‌دهد. در فلسفه اومانیسم انسان همواره سوژه فاعل شناسا است که «حقیقت او به صورت مختلف به عنوان موجودی قائل به خود و خودبنیاد تعریف می‌شود» (زرشناس، ۱۳۸۶: ۱۰۹). با این تعریف نگاه انسان، هستی و ارزش همه چیز را تعیین می‌کند و موجودات همه به صورت اُبژه نزد او پدیدار می‌شوند. این پاسخی افراطی و البته منطقی به قرون وسطی بود که در آن موجودیت و آزادی انسان به طور کلی برای صدها سال انکار شده بود.

واکاوی ریشه‌های انسان‌شناسانه نقد بوم‌گرا ۲۵۱۱۱

بنیان اومانیسم از دوران یونان باستان هم به‌نوعی در اندیشه فیلسوفان پیشاسقراطی و پس از آن وجود داشته؛ چنان‌که پروتاگوراس فیلسوف پیشاسقراطی در ۴۵۰ ق.م. ایده‌های اولیه‌ای مبنی بر اصالت وجود انسان را مطرح می‌کند و از همان زمان انسان چیست سوال محوری فلسفه می‌شود و شناخت عالم انسان جای شناخت عالم طبیعت را می‌گیرد. در رساله آپولوژی سقراط می‌گوید: «آیا ممکن است کسی وجود امور انسانی را بپذیرد ولی منکر وجود انسان شود» (افلاطون، ۱۳۵۷: ۲۶). این نگاه را می‌توان پایه اومانیسم کلاسیک شمرد. بسیاری از کسانی که به این فلسفه گرایش داشتند مبانی و ویژگی‌های انسانی را از آراء سقراط برداشت کردند تا بالاخره به‌وسیله فردریچ نیتاما به صورت یک نظریه مستقل تکمیل شد. بینس وانجر (1881 - 1951) روانشناس سوئیسی، اومانیسم را چندان با اهمیت می‌پنداشت که معتقد بود «انسان محصول محیطش نیست، بلکه خالق محیط خویش است» (صانع پور، ۱۳۸۴: ۵۴).

در پارادایم‌های پیش از این دوران، انسان برای برآورده کردن نیازهای حداقلی برای ادامه زندگی، نخست خود را در کشاکش میان نیروهای احساس می‌کرد که باید آنان را مسخر کند. پس از آن با ظهور نیرویی منحصر به فرد دیگر قادر به مسخر کردن نبود بلکه باید آن را با اطاعت و استغاثه با خود همراه سازد. نزاع میان دو فلسفه عقلی و آسمانی که میان دو طرف نزاع اختلاف ذاتی وجود داشت. اعتقاد به سیطره یک نیروی مطلق و انکار دیگر نیروها که در قرون وسطی با قدرت گرفتن کلیسا و، تنظیم مبانی اخلاق و نظارت کامل بر اجرای آن به اوج خود رسید دست بردن و دخالت در قوانین طبیعت را جرمی نابخشودنی و دخالت شیطانی در عرصه قدرت الهی می‌انگاشت؛ آنچه سبب کشتن بسیاری از افراد به‌خصوص زنان به جرم ساحرگی شد. باید به اهمیت این نکته اشاره کرد که همیشه معادله قدرتی در زیر همه باورها و ساختارهای منتج از آنها وجود داشت؛ این که قدرت در دست چه گروهی قرار می‌گیرد یا باید قرار گیرد.

از زمان انسان‌های ابتدایی «جادو از چنان قدرت و نفوذی برخوردار بود که از هر نظارتی می‌گریخت حتی ناسازترین و نامساعدترین امور واقع نیز ممکن بود به سود جادو تمام شود» (موس، ۱۳۹۷: ۲۹۴)؛ به همین دلیل جادوگر از قدرت و مقام بسیاری بهره‌مند می‌شد اما همیشه از طرف گروه‌های دشمن و مدعی قدرت در مظان اتهام بود؛ زیرا ساختار قدرت را به مصاف طلبیده و شالوده متافیزیکی نظم اجتماعی را متزلزل کرده بود. سنت کشتن جادوگران حمله‌ای به قدرت دخالت در

نیروهای طبیعت بود؛ قدرتی که زنان به لطف جنسیت‌شان بر زاینده‌گی، پرورندگی و درمانگری، از آن برخوردار بودند. عملی که طبیعت و زنان را هم‌زمان تضعیف می‌کرد.

یکی از مولفه‌های مدرنیسم شک پیرامون هر چیز فراطبیعی بود؛ این که برای تسلط بر جهان باید از آن افسون‌زدایی کرد؛ موضوعی که بر رفتار انسانی و به تبع آن اخلاق تاثیر مستقیم داشت. کانت در کتاب نقد عقل محض می‌نویسد: «اخلاق مبتنی بر آزادی انسان است و به علت همین آزادی، دیگر احتیاجی نیست برای درک وظایف خود معتقد باشد وجود دیگری در بالای او قرار دارد» (کانت، ۱۴۰۱: ۲۱). در این نوع تلقی که «انسان میزان اشیا و غایت امور است، ملاک خوبی و بدی نیز به تعداد افراد انسانی متعدد می‌شد و سرانجام زمینه برای نسبی‌گرایی فراهم گشت» (صانع‌پور، ۱۳۸۴: ۵۴). انسان معتقد شد باید خود را از نیروهای فوق طبیعی جدا و از خرافات رها سازد و در معرض خوبی و نیکی طبیعی و فطری قرار دهد. پیامد این نوع اندیشه این بود که او به نحوی جفاکارانه طبیعت؛ ریشه تغذیه‌کننده و منبع ادامه حیاتش را به فراموشی سپارد و تمدنی براساس قدرت عقل انسانی تأسیس کند که به مرور زمان خطر نابودی زمین و خودش را با هم به دنبال داشت. اگرچه سنت‌های پس از مادرتباری هر کدام به نوعی زمین را پست می‌شمرد اما تا ظهور مدرنیسم، هیچگاه تا این حد در صدد تخریب و آسیب رساندن به آن برنیامده بود. از این رو در رویکرد نقدبوم‌گرا خواهان تغییر تمام اندیشه‌هایی شد که انسان و طبیعت را به سوی از خود بیگانگی، تحقیر و تخریب سوق می‌دهد.

۳- نتیجه‌گیری

ظهور دانش‌های میان‌رشته‌ای در سال‌های اخیر از جمله نقد بوم‌گرا ریشه در تجربه هزاران ساله انسان‌ها دارد. مقوله‌ها، کارکردها، و نمادهای متکثری که مردمان پیشاتاریخ تا امروز استفاده می‌کنند، رازهای بزرگی را توضیح می‌دهند. در بررسی ریشه‌های انسان‌شناسانه نقد بوم‌گرا نیز مولفه‌هایی وجود دارد که در همه آن‌ها می‌توان براساس شناخت انسان از محیط پیرامونش به نوع و چگونگی رابطه او با طبیعت پی‌برد. هرچند زمین محل زاد و بود انسان است و تصور انسان بدون مکانی برای زندگی محال، اما ترس همیشگی انسان از طبیعت که در روزگاران نخست اساسی‌ترین خطر برای زندگی‌اش بود و هنوز کماکان به صورت‌های دیگری ادامه یافته، در این رابطه نقش دارد. تفکر جاندارپندار و شیوه زیست مادرتبار، به تلاش‌های انسان برای منقاد کردن طبیعت می‌انجامد؛ انواع جادو را به‌عنوان شیوه‌ای برای

واکاوی ریشه‌های انسان‌شناسانه تمدن بوم‌گرا ۲۷۱۱۱

تسخیر روح موجودات و جامه عمل پوشاندن به خواسته‌هایش به کار می‌گیرد و زاینده‌گی، پرورندگی و اهلی کردن حیوانات و گیاهان به دست زنان در کشاورزی دوشوار از چنان اهمیتی برخوردار است که نزد انسان ابتدایی در ذیل جادو، بلکه مهم‌ترین جادو انگاشته می‌شود.

با افول مادرتباری و ظهور با قهر و غلبه پدرسالاری، قدرت متکثر اجزا طبیعت و زن، جای خود را به نیروی واحد مطلقه‌ای می‌دهد که طبیعت نیست بلکه از فرای طبیعت بر همه چیز حکم می‌راند. در نظام ارزش‌گذاری جدید طبیعت و زن به یک اندازه تنزل مقام می‌یابند و مورد تحقیر و تخریب قرار می‌گیرند. نظام الوهیتی که مالکیت زمین و موجودیت انسان را تحت تسلط خویش گرفته در قرون وسطی چنان به سمت افراط می‌گراید که در سده‌های بعد هر نیروی فراسویی انکار می‌شود و نظام فتودالی جامعه از هم می‌پاشد.

سیر بی‌ارزش‌شمردن طبیعت که از حدود ۶ تا ۴ هزارسال پیش آغاز شده بود با ظهور مدرنیسم و فلسفه‌های برآمده از آن به سوء استفاده و تخریب زمین منجر می‌شود. انسان به مقام اشرف مخلوقات دست یافته، گسسته از قید و بندهای گذشته، خود را میزان و معیار اخلاق و ارزش‌گذاری می‌شمرد و حق بهره بردن از تمام امکانات را به خود می‌دهد، امکاناتی که با شکوفایی تکنولوژی رو به گسترش است و البته طبیعت را با تخریبی جبران‌ناپذیر روبه‌رو می‌کند.

کتابشناسی

- آزادگان، جمشید. (۱۳۷۲). **ادیان ابتدایی تحقیق در توتمیسم**، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
- افلاطون. (۱۳۵۷). **دوره آثار افلاطون**، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی. پارساپور، زهرا. (۱۳۹۲ الف). **نقد بوم‌گرا**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. همو. (۱۳۹۲ ب). **ادبیات سبز**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پالس، دانیل. (۱۳۸۹). **هفت نظریه در باب دین**، ترجمه: محمد عزیز بختیاری، قم: موسسه امام خمینی. خسروی، رکن الدین. (۱۳۶۶). «سیمرغ و جادو»، **چیستا**، شماره ۴۳، تهران: صص ۲۶۹-۲۷۴.
- زرشناس، شهریار. (۱۳۸۶). **واژه‌نامه فرهنگی**، سیاسی، تهران: کتاب صبح، چاپ دوم. سعادت، الهام و همکاران. (۱۳۹۹). «واکاوی مفهوم انسان‌شناسانه وطن در شاهنامه (براساس ساختارهای تحلیل مکان)»، **پژوهش‌های انسان‌شناسی**، دوره ۱۰ شماره ۲۰، صص ۱۵۷-۱۷۷.
- سعادت، الهام. (۱۳۹۹). نقد و تحلیل مفاهیم حماسی شاهنامه در آثار حماسی دیگر، پایان‌نامه دکتری دانشگاه اصفهان.
- شایگان، داریوش. (۱۳۷۵). **ادیان و مکتبهای فلسفی هند**، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- صانع پور، مریم. (۱۳۸۴). «اومانیسیم و حق‌گرایی»، **مجله علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی**، شماره ۲۹، صص ۷-۲۸.
- فرامرزی، محمدتقی. (۱۳۵۷). **بازتاب کار و طبیعت در هنر، گفتارهایی در زیبایی‌شناسی و هنر**، تهران: ساوالان.
- کانت، امانوئل. (۱۴۰۱). **نقد عقل محض**، ترجمه بهروز نظری، تهران: ققنوس.
- کمبل، جوزف. (۱۳۷۷). **قدرت اسطوره**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- همو. (۱۴۰۰). **الهی‌ها (اسرار الوهیت زنانه)**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- موس، مارسل. (۱۳۹۷). **نظریه عمومی جادو**، ترجمه حسین ترکمان نژاد، تهران: نشر مرکز.
- نامور مطلق، بهمن و عوض پور، بهروز (۱۳۹۵)، **اسطوره و اسطوره‌شناسی نزد ژرژ دومزیل**، تهران: موعام.
- نامور مطلق، بهمن. (۱۳۹۲). **درآمدی بر اسطوره‌شناسی**، تهران: انتشارات سخن.
- همتی، همایون. (۱۳۷۹). **شناخت دانش ادیان**، تهران: نقش جهان.
- Estok, Simon (2020). *The ecophobia hypothesis*. Routledge.

واکاوی ریشه های انسان شناسانه تمدن بوم گرا ۲۹۱۱۱

Estok, Simon C. (2009). "Theorizing in a Space of Ambivalent Openness: Ecocriticism and Ecophobia." ISLE 16.2: 203-25.

———. (2018). *The Ecophobia Hypothesis*. Routledge

Fisher, Michael. (2017). *Ecocriticism, Ecophobia and the Culture of Fear: Autobiographical Reflections*, Technical Paper No. 67.

– Frazer, James , George (1994). *new encyclopedia britannica*, Published by Encyclopaedia Britannica ,vol 4.

– Frazer, James , George (1974). *the golden bough, a study in magic and religion*, new York ,the macmillan company .

Gimbutas, Marija. (1989). *The language of the goddess*, san Francisco, California: harper and row.

– varky, Ajit. (2013). *Denial: self deception, false beliefs and the origin of the human mind*, new York: TWELVE